

گفتگوهای لغوی

افسر

این دیگر چیست! این چه افیونی بود که در این چند سال گذشته بمی افکندند و همه را گیج کردند و درجه داران خود را افسر یعنی تاج خواندند. چه تاج سنگین و گردنشکنی است. اگر فرزندان رنجور و ناتوان ایرانی کنونی، دگر باره از تیروی نیاگان پهلوان خود برخوردار شوند و همه از نوادگان رستم و اسانند یار گردند، باز یارای کشیدن چنین تاج سنگینی را نخواهند داشت.

در خبر است که تاج زرین و سنگین و بزرگ پادشاهان ساسانی چندین بگورهای گرانبها آراسته بود که آن را بزنجیر زرین میآویختند و پادشاهان که یارای کشیدن آن بروی سر خود نداشتند، بروی تخت برآمده بزیر آن می نشستند.

یکی حلقه ای بد، ز زر ریخته

از آن کار چرخ اندر آویخته

فرو هشته زو سرخ زنجیر زر

بهر مهره ای در نشانده کهر

چو رفتی شهنشاه بر تخت عاج

بسیاویختندی ز زنجیر تاج

فردوسی

حلقه ای که زنجیر زرین بر آن می پیوست تا صد و چهل سال پیش ازین در کاخ تیسفون بجای مانده بود. آن حلقه که مانند چشم جهان دیدگان، دید که چگونه در سال شانزدهم هجرت مداین باهله پاره پابرهنگان بتاراج رفت همچنان از آن ایوان نگران بود تا در سال ۱۲۲۷ هجری از میان رفت.

اما افسران امروزی که با چنین عنوان شگفت انگیزی بار



گرانی نمی‌نمایند، چون خودگناهی ندارند، باید کس و یا کسانی را که چنین لفظی برای آنان برگزیدند، برسمان کشید. این نابکاران بایک کستخی باور نکردنی یک لغت چندین هزار ساله بسیار رایج زبان فارسی را که همیشه بمعنی تاج بوده و هست و خواهد بود، بجای کلمه صاحب‌منصب برگزیدند و مشتی ساده دل و نادان هم آن را پذیرفتند، درست است صاحب‌منصب کلمه بسیار زشتی است، رفتن آن افسوسی

خران شعر که خود را همال من شعرند

تهفته اند بافسر سران بی افسار

(انیرالدین اخیسکتی)

در پهلوی، چنانکه در کارنامه اردشیر بابکان ایسر apisar
بمعنی سر (= برسر) بکار رفته است یک لغت کهنسال از هر جهت
ایرانی همین افسر است که جز تاج معنی دیگری ندارد.

تاج هم فارسی است، اگر در پارسی باستان بجای مانده بود،
بایستی تاگه (taga) بوده باشد. تاج دیرگاهی است که بزبان عربی
در آمده و در اشعار پیشینیان عرب بکار رفته است. همچنین تجوری جمع
تجاوره عرب تاجور است که بمعنی پادشاه است:

گفتی که کجارتند این تاجوران یکیک

زیشان شکم خاک است آبتن جاویدان

(خاقانی)

در زبان اردنی تک (tag) بمعنی تاج و تکور (tagavor) یعنی
تاجور (= شاه) از زبان ایرانی به ارمیت گرفته شده است تکور (تاکور)
یا تکفور که گروهی از مورخین قرن هفتم تا نهم هجری یاد کرده اند،
عنوان پادشاهان ارمنستان کوچک است و بسا همین عنوان را از برای
شهریاران عیسوی یونانی قسطنطنیه و طرابوزن بکار برده اند. از
ایرانیان بتازیان ها رسیده، شك نیست و چنین مینماید که تازیان حیره
از کسانیکه در سخن از شقایق النعمان سخن داشتیم (ص ۱۲۷ - ۱۲۸)
نخستین بار تاج شاهی را در زمان هرمزد چهارم (۵۷۸ - ۵۹۰ میلادی)
دیدنه باشند. آن چنانکه ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی و محمد
جربیطبری در تاریخ الرسل والملوک نوشته اند: هرمزد چهارم ساسانی
در هنگام بتخت نشاندن نمان سوم که از ملوک حیره و از پادشاهان دست
نشاندن ساسانیان بودند، تاجی بدو بخشید که شصت هزار درهم ارزش
داشت این است که برخی از شعرای عرب او را در مرتبه ذوالتاج
خواندند.

دیگراز واژه های ایرانی بمعنی تاج، پوسا (Pusâ) میباشد
که چندین بار در اوستا بکار رفته و بسا هم باصفت زرنیو آمده: زرنیو
پوسا (Zaranyô - pusâ) یعنی زرین تاج. در گزارش پهلوی اوستا

(= زند، تفسیر اوستا) پوسا بزبان پهلوی به اپرسر (aparsar) گردانیده
شده و این همان لغتی است که گفتیم در نوشته های پهلوی ایسر هم آمده
و امروزه افسر گوئیم. از بخت بد این لغت در فارسی بجای مانده، اما
در زبان اردنی پساك (Psak) بمعنی تاج یا افسر از لغت ایرانی پوسا به
عاریت گرفته شده است

سدیگر، واژه که بمعنی افسر یا تاج است، گرزن (بفتح کاف)
را باید یاد کرد. در لغت اسدی چنین تعریف شده:

«نیم تاجی بود از دیبا بافتند، بزرگوهر مفرق کرده و گویند
تاجی بود بزرگ، وزین، بر جواهر و ملوک از بر تخت بسلسله بیاویختند
یوسف عروضی گوید:

او میر نیکوان جهان است و نیکویی

تاجست و سال و ماه مرا و راچو گرزن است

این تعریف درست یاد آور تاج سنگین ساسانیان است که در آغاز
این گفتار یاد کردیم.

گرزن در ادبیات ما بسیار بکار رفته: منوچهری گوید

شبکی گیسو فرو هشیه بدامن پلا سین معجر و قیرینه گر زن
اسدی گوید:

یکی گر زن از گوهر آویخته ز بالای تخت اندر آویخته
امادیمیم که دیرگاهی است داخل زبان فارسی شده:

چو دیبیم شاهی بسر بر نهاد سراسر جهان راهمه داد، داد
(فردوسی)

مانند بسیاری از واژه های دیگر چون - کالبد - کلید و جرابینها،
یونانی است.

بیشک همین کلمه است که محمود کاشغری در دیوان لغات الترك
جز لغات ترکی آورده.

«دم - الاکلیل الذی یلبس بها العروس لیلۃ الزفاف» این لغت
از یونانی دیادمه diadema به ما رسیده، همان است که در فرانسه دیادم
diademe شده است.

اینها هستند لغتهایی که از روزگاران پیش در زبان ما بمعنی تاج
است. امروزه افسر لفظ مترادف تاج و تاج مترادف گرزن و گرزن مترادف
دیبیم است. هیچیک از اینها صاحب منصب نبوده و نه مناسبتی دارد که

يك جانتاز دوپاشود . شايد افسر بمعنی صاحب منصب از لغت اروپایی
 افسیه (officier) ساخته شده باشد که در همه زبانهای مغربی بانندك
 تغییری در تلفظ از برای درجه داران لشکری بکار برند ،
 اگر همین است ، باید از لغت سازان پرسید ، چرا چنین کلمه بیگانه ای
 برگزیده اند .

اگر مقصودشان از راندن صاحب منصب و پیش کشیدن افسر ، تبدیل
 کردن عربی بفارسی است اینهم از مواردی است که نقض غرض شده است
 لغات عربی و ترکی و بویژه اصطلاحات لشکری و سپاهی باز و روچبر
 در هجوم عرب و یورش مغول زبان فارسی رخنه کرده و امروزه در بکار
 بردن برخی از آنها ناگزیریم ، بعبارت دیگر زبان بومی ما از زبان اقوام
 غالب شکست یافته و این الفاظ بیگانه بیشترش یادگار آن روز های
 شکست است .

امادر برگزیدن لفظ افسیه و آنرا بهیشت افسر در آوردن چه
 اجباری در کار بود . مگر باز مانند زمان سلطان محمود غزنوی ترك
 نژاد ، وزیر ایرانی بیغیرت او حسن میبندی ، در کار بود ، که همه دو او این
 ادارات دولت غزنوی را که وزیر پیش از او فضل بن احمد اسفراینی به
 فارسی گرامیده بود ، دوباره بعربی در آورد . یا مگر عنوان يك صاحب
 منصب لشکری هم مثل لغات تلگراف و تلفن و رادیو است که بین المللی
 شده باشد و ما هم باید همان نامها که مخترعین به آنها داده اند ، بپذیریم ،
 گمان میکنم اگر بجای صاحب منصب لغت پایه ور (= پایور)
 برگزیده بودند ، لغتی که بگواهی شاهنامه بیش از هزار سال است در
 زبان ما رایج است و مفهومش هم با کلمه صاحب منصب تفاوتی ندارد ،
 ایرادی نبود . اینچنین نه افسر ما مسخره میشود نه افسیه (officier)
 دیگران مسخ